

ایران - اتحادیه اروپا

سازوکار ایجاد رژیم های اعتماد - امنیت سازی

علی فلاحی

اتحادیه اروپاست. لذا سیاست ایران در
ارتباط با اتحادیه اروپا در قالب استراتژی
خاطر جمعی با تأکید بر مفهوم انزجار
مشترک قرار داده می شود.

مقدمه

با پایان یافتن جنگ سرد، فروپاشی اتحاد
شوروی و گذار از نظام دو قطبی به تک قطبی -
چند قطبی و یا مدل کاپلانی «نظام با سلسله
مراتب غیردستوری»^۱، دوران جدیدی از تحولات
نظام بین الملل را تجربه می کنیم که بهتر است
آن را به عصر چالش های امنیتی تعبیر کنیم.
عصری که مؤلفه های آن را تهدیدات مبهم و
نامشخص، نفوذپذیری مرزها، فرسایش
حاکمیت، شناورتر شدن هویت ها، مبهم تر شدن

✓ چکیده

هدف از ارائه این مقاله، بررسی
سازوکارهای اعتمادسازی به منظور بیان
راه حل هایی درباره همکاری های نزدیک تر
امنیتی با اتحادیه اروپا در جهت صلح و
ثبات منطقه ای می باشد که به دو صورت
قابل حصول است: همکاری و هماهنگی.
همکاری در جهت ارتقای نقاط مثبت
مشترک میان طرفین و هماهنگی در جهت
انزجار مشترک و دفع تهدید صورت
می گیرد.

اما آنچه که مبنای ایجاد رژیم های مورد نظر
را تشکیل می دهد تأکید بر تهدید پنداری
در قالب رفتارگرایی است و آنچه که دیگر
یافته اصلی این پژوهش را بنا می نهد
دگرگونی در سرشت مکانیسم و ابزارهای
اعتماد - امنیت سازی با توجه به تغییر
مفهوم امنیت در دستور کار جدید امنیتی

اختیارات قانونی و کم تأثیرتر شدن اقتدار دولتی تشکیل می‌دهد. شاید بتوان گفت که سخت‌ترین چالشی که تحلیلگران در منظم کردن افکار خود با آن روبرو هستند، سرعت زیاد تغییر نقش، کارآمدی و حاکمیت دولت‌هاست. کمتر افرادی پیدامی‌شوند که پیامدهای انقلاب الکترونیک، تقسیم کار بین‌المللی، فراملی شدن تولید و سرمایه و تشدید حساسیت نسبت به فرآیندهای زیست محیطی را مورد سؤال قرار دهند. از سوی دیگر، دوگانگی ساختار جهانی در قالب واهمگرایی (Glocalization)^۲ از یک طرف به تضعیف حاکمیت ملی انجامیده و از سوی دیگر به افزایش شکل‌گیری و تثبیت مجموعه‌ها در جهان چندمرکزی منجر شده است که به آن جهانی-محلی شدن هم می‌گویند، این فرآیند دوگانه سبب بروز دو جهان در سیاست بین‌الملل شده است.^۳

تقریباً همگان اذعان دارند که ره‌آورد و پیامد دوران پس از جنگ سرد، یک ثبات و نظم‌نوین جهانی نبوده است، بلکه در واقع وارد دورانی از گذار و عدم قطعیت شده‌ایم که به نوبه خود سبب تغییر در دستور کار ملی واحدهای سیاسی-ملی در جهت وفق، تعدیل و سازگاری با تحولات موجود در محیط و سیستم بین‌المللی شده است که می‌توان به بازنگری، بازسازی و بازتفسیری در مفاهیم و اقداماتی چون ارایه تعریف جدیدی از امنیت، اقدامات شفاف‌سازی، پاسخگویی حکومتی و بازسازی اقتصادی و خدشه‌ناپذیری حاکمیت و... اشاره کرد. اما

علی‌رغم ابهامات گسترده بر گستره‌ای از رویدادهای آتی، شاهد شکل‌گیری روندهایی با وضوح و شفافیت بیشتر خواهیم بود. بطوری که این روندها خود به شکل دهی محیط سیاسی که در آن بازیگران جهانی و منطقه‌ای به یکدیگر مربوط گردند، کمک می‌کند. از روندهای عمده جهانی که به عصر مقررات‌زدایی (era of deregulation) نیز خوانده می‌شود، می‌توان به روند بازخوانی اهداف و مأموریت ناتو پس از پایان جنگ سرد، بروز اختلاف میان آمریکا و اروپاییان بر سرشناسایی چالش‌های امنیتی و رهبری نهادهای اروپایی، توجه بیشتر به مسایل داخلی، بروزرقبای عمده منطقه‌ای و جهانی، افزایش وابستگی متقابل اقتصاد جهانی و روند پراکندگی و عدم تمرکز قدرت اشاره کرد. بطوری که در کشورهای در حال رشد و حتی جهان صنعتی، دولت-ملت‌ها، به عنوان نخستین ساختار سازمانی روابط بین‌الملل مورد تهاجم واقع شده‌اند و مشروعیت رژیم‌ها مورد سؤال قرار گرفته و تهدیدات و فشارهای فراملی همچون (مواد مخدر، مهاجرت گسترده، بیکاری، آوارگان، تروریسم بین‌الملل و امنیت انرژی، بحران آب و بیماری) امنیت دولت‌ها را خدشه‌دار کرده است.

بر این اساس، حکومت‌های ملی به این باور رسیده‌اند که شاید با برداشتن گام‌هایی جدی در راه ایجاد رژیم امنیت-اعتمادسازی بتوانند در کاهش بحران‌های موجود و آتی منطقه‌ای و جهانی خود مؤثر واقع شوند. اتحادیه اروپا نیز که



بازنگری در مفهوم امنیت

پایان جنگ سرد و تداوم منازعه در پیرامون نظام بین‌الملل مستلزم چارچوب جدیدی برای امنیت‌سازی می‌باشد. تهدیدات چندگانه، دیگر با راه‌حل‌های نظامی قابل حل نیستند و لذا نیاز به تعریف گسترده‌ای از امنیت شامل آزادی از خشونت فیزیکی، رفاه مادی انسانها و بهداشت محیطی است. تعریف امنیت از جنگ جهانی دوم به بعد دچار تحول گشته و دست کم سه بعد سیاسی-اقتصادی-نظامی را دربر می‌گرفته که به چند طریق قابل تأمین بودند:

- (۱) از طریق امضای پیمان‌های دفاعی
 - (۲) استفاده از بحران‌های بین‌المللی به منظور اجرای هدفهای سیاسی
 - (۳) تعیین و اجرای هدفهای سیاسی مؤثر و قوی با اتکا به پشتیبانی مردم
 - (۴) انجام مذاکره و استفاده از سیستم امنیت بین‌المللی برای دفاع دسته‌جمعی.
- امنیت اساساً مقوله‌ای ذهنی است. تعریف امنیت و ترسیم عرصه و دامنه آن از یک سو پیوندی مستقیم با ذهنیت و درک (Perception) نخبگان و مردم یک جامعه از آسیب‌پذیری و تهدید داشته و از سوی دیگر، متأثر از پیش‌فرض‌ها و پیش‌تجربه‌های آنان در مقوله‌هایی هم‌چون منافع ملی، ارزش‌های ملی، مصالح ملی، قدرت ملی و... است. امنیت را می‌توان ناشی از چهار امر فرض کرد:
- الف) میزان اعتباری که نخبگان و تصمیم‌گیرندگان یک کشور برای نیروهای

پس از پیمان ماستریخت (۱۹۹۲) و ایجاد واحد پولی اروپایی (یورو) می‌رود که به هدف نهایی خود که همان وحدت و یکپارچگی سیاسی است برسد، هم‌اکنون موضوعات، مسایل و چالش‌های امنیتی را در اولویت دستور کار خود قرار داده است. عنوان مقاله نیز خود بازگوکننده اهمیت اتحادیه اروپاست که دارای تجاربی در مدیریت منازعه و بحران پس از جنگ دوم جهانی بوده است که البته می‌بایست مؤلفه‌هایی چون عضویت در گروه ۸ کشور صنعتی، عضویت دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد، عضویت در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، یکی از دو قطب مهم اقتصادی جهان و ناتو، را نیز به اهمیت این اتحادیه افزود. بر این اساس و با توجه به تغییر سرشت و ماهیت نظام جهانی، نیاز به ارایه حیطه گسترده‌تری از پاسخ‌های امنیتی-دفاعی احساس می‌شود که می‌توان آن را در قالب دگرگون‌سازی ابزارهای اعتماد-امنیت‌سازی مطرح کرد. با توجه به مطالب فوق‌الذکر، این پرسش به ذهن نگارنده خطور کرده که آیا امکان دستیابی به یک رژیم امنیتی مبتنی بر اعتمادسازی در جهت کاهش و حل منازعات منطقه‌ای-جهانی وجود دارد یا خیر، و در صورتی که پاسخ مثبت باشد، ماهیت اقدامات اعتمادسازی چگونه خواهد بود؟

در این مقاله تلاش شده تا با بهره‌گیری از مفاهیم و نظریه‌های غالب در روابط بین‌الملل به تبیین آسان‌تر و بهتر مسایل مطروحه پرداخته شود.

تهدیدکننده قابل می‌شوند،

ب) میزان ارتباطی که آنان می‌توانند با عوامل تهدیدزا برقرار نمایند،

ج) میزان توانایی (محدودیت و مقدرات) خودی در قبال تهدید،

د) میزان فوریت، اولویت، مرکزیت ارزش‌ها و منافع مورد تهدید.

بدیهی است محیط امنیتی هر جامعه‌ای تابع و برآیندی از تعامل و تقابل متغیرهای محیط داخلی و مقتضیات محیط خارجی (ساختار قدرت، نظم یا بی‌نظمی جهانی، مسابقه تسلیحاتی ...) است. چنین محیط امنیتی همواره حامل تهدیدها و فرصت‌هایی است که واحدهای ملی به میزان جایگاه و کارکرد خود از آنان بهره‌ای می‌برند.^۴ امنیت هم‌چنان مفهومی نسبی است، لذا نمی‌توان تعریفی مطلق از آن ارائه داد. حتی تهدیدات بیرونی همواره ریشه در بستر آسیب‌پذیری‌های درونی دارند.^۵

ای.اچ.کار (Carr) به جدایی امنیت بین‌الملل از امنیت مرزهای ملی و حاکمیت ملی اشاره می‌کند و آن را امنیت مشترک (Common or Pooled Security) می‌نامد که نیازمند نوعی سازمان امنیت جهانی با کارکرد زور و اجبار جهانی است.^۶

در نگرش مکتب واقع‌گرایی، مفهوم امنیت تابعی از مفهوم قدرت است و لذا مدنظر واقع‌گرایان، امنیت ملی است که با قدرت نظامی تعریف می‌شود. در این نگرش، امنیت

دسته‌جمعی مفهومی غیرواقع‌بینانه تلقی می‌شود. به عبارت دیگر امنیت دولت-ملت علیه خطرات خارجی مبتنی بر تعریفی دولت محورانه از امنیت می‌باشد چرا که این واحدهای سیاسی یکپارچه و عقلایی هستند که از بازیگران مهم جهانی محسوب می‌شوند. لذا با توجه به بن‌بست امنیتی (Security dilemma) دولت‌ها از سیستم خودیاری (Self-help) به عنوان اقدامات امنیت‌ساز مشروع بهره می‌برند در حالی که دولت‌های دیگر یک تهدید نظامی را علیه خود تصور می‌کردند که چنین رفتاری نهایتاً می‌توانست به مسابقه تسلیحاتی ثبات‌زدا منجر شود که خود سبب کاهش امنیت نظام بین‌الملل و دولت‌های عضو آن می‌شد. از نقطه‌نظر واقع‌گرایان، امنیت و ثبات تنها با استناد به موازنه قدرت و رفتار امنیت‌جویی دولت‌ها به دست می‌آید، هر چند به دلیل عدم قدرت فایقه مرکزی، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌پندارند. با این وجود نظام دو قطبی متصلب از دیدگاه والتز و دیگر واقع‌گرایان، توازنی ایجاد می‌کرد که اقدام امنیتی قابل ملاحظه‌ای را اطمینان و نوید می‌داد. به عبارت دیگر امنیت بین‌الملل با روابط استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ مساوی بود. در منظر نوواقع‌گرایی، باری‌بوزان، تعریف چندبعدی از امنیت ارائه می‌دهد و به امنیت مشترک اشاره می‌کند و بر این باور است که حذف آنارشی پاسخ مناسبی به بن‌بست امنیتی نیست. اما دهه ۱۹۷۰ نویددهنده عصر جدیدی از ورود بازیگران



فراملی و فروملی به نظام و ترتیبات امنیتی بود. پارادایم کثرت‌گرایی که مبین تحرکات جدید در نظام بین‌الملل بود، سیستم بین‌الملل را شبکه تار عنکبوتی از بازیگران دولتی و غیردولتی می‌پنداشت که بر یکدیگر تعامل دارند و سبب دگرگونی‌های جدیدی در رفتار دولت‌ها و محیط خارجی خود می‌شوند. در این برداشت، بازیگران غیردولتی همان قدر که در سودآوری دولت‌ها و برآوردن نیازها و منافع ملی می‌توانند مؤثر و کارا باشند، به همان اندازه هم محرک چالش‌ها و تهدیداتی نیز خواهند بود. از نظر منتقدین تفکر استراتژیک واقع‌گرا، امنیت نظامی دولت‌ها با ناامنی افراد در بازدارندگی هسته‌ای برابر بود. با پایان جنگ سرد، دستور کار امنیتی گسترده‌تر شد و روند جهانی شدن نیز شدت گرفت و نظریه‌های کثرت‌گرا همچون همگرایی، وابستگی متقابل، رژیم‌های بین‌الملل قالب جهانی بخود گرفت. اما حتی تهدیدات امنیتی هم غالباً برخاسته از ناتوانی در همگرایی گروه‌های اجتماعی متفاوت در روند سیاسی است. لذا باتوجه به متفاوت بودن سرشت تهدیدات براساس زمان، فضا و موضوع، مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مناطق جنوبی، بیشتر با تهدیدات اقتصادی درگیرند تا تهدیدات نظامی. در حالی که برخی کشورها با هر دو تهدید مواجه هستند. شدت و ضعف تهدیدات در ابعاد متفاوت به نوع وابستگی متقابل بازیگران بستگی دارد. هم اکنون نیز تعریف گسترده از امنیت بر مبنای همین مفهوم وابستگی متقابل صورت می‌گیرد و امنیت اکوسیستمی، بهداشتی و تجاری نیز مطرح شده که در قالب نظریه‌های رژیم‌های بین‌الملل صورتی عملی به خود می‌گیرد. رژیم‌های بین‌المللی که از میانه دهه ۱۹۷۰ به عنوان کانون پژوهش و تحلیل سیاست جهانی مطرح شده‌است حاوی موضوعات بسیار متنوعی همچون دفاع، تجارت، امنیت، سیاست پولی، حقوق، غذایی و... می‌باشد. به عبارت دیگر رژیم‌های مذکور نماینده تلاشی در داخل سیستم بین‌المللی برای گسترش ترتیبات همکاری از طرق رسمی و غیر رسمی است.

رژیم‌ها بر اساس چهار معیار خود "اصول، هنجارها، قواعد و آیین‌های تصمیم‌گیری" مفهوم جدیدی از امنیت را بنیان می‌نهند که نیازمند رضایت داوطلبانه، هماهنگی سیاست‌ها و یا تشریک مساعی و دستکاری کردن انگیزه‌ها می‌باشد که وجه مشخصه رژیم‌های مذاکره‌ای و تحمیلی را تشکیل می‌دهد که از طریق آنها می‌توان به اقدامات امنیت - اعتمادسازی دست زد. در این دیدگاه، امنیت تنها بر اساس علاقه مشترک به دست نمی‌آید بلکه آنچه تعیین‌کننده تراسست، مفهوم انزجار مشترک (Common Aversion) می‌باشد. آنچه که در نظریه رژیم‌ها، مهم تلقی می‌شود؛ همکاری پس از استیلا می‌باشد که امنیت هم در قالب همان مفهوم جای می‌گیرد. به دنبال فروپاشی شوروی و تشدید روند جهانی شدن، نظریه دیگری در راستای نظریه‌های پیشین روابط بین‌الملل

مطرح شد که بسیاری از مفاهیم و مفروضه‌های خود را از نواقع گرایی، وابستگی متقابل و رژیم‌های بین‌الملل گرفته بود که به نظریه نهادگرایی نئولیبرال معروف شد و امنیت را تابع و متغیر وابسته‌ای از همکاری نهادهای بین‌الملل می‌دانست و عملکردهای نهادها را از جمله: اطلاع‌رسانی به کشورهای عضو، نظارت بر تعهدات شرکا، ایجاد حقوق مالکیت تأثیرگذاری بر انگیزه‌های گوناگون و رفتار و اقدام دولت‌ها، تعدیل پیامدهای بی‌نظمی، کاهش سطح فریبکاری، افزایش میزان رعایت قواعد و مقررات، تسهیل مجازات فریبکاران و ناقضان همکاری، ایجاد فرصت برای کشورها را به عوامل امنیت‌ساز و سازوکارهای اعتمادساز تعبیر می‌کند. در این نظریه امنیت از طریق تطبیق متقابل و هماهنگ سیاست‌های کشورها که منافع مشترکی را برای شرکت‌کنندگان به بار می‌آورد تعریف می‌کنند. پایه و اساس تحلیل این نظریه همچون واقع‌گرایی نیز مبتنی بر خودپرستی کشورها و عدم وجود حکومت مرکزی برای تضمین قوانین و انجام تعهدات است.

همانطور که گفته شد، امنیت تعریف گسترده و چند بعدی پیدا کرده که بیشتر تأکید بر وابستگی متقابل امنیتی است تا تصور حاصل جمع صفر امنیتی. بر این اساس امنیت مشترک یا جامع (Comprehensive) فرض می‌کند که خطرات جهانی وجود دارد که تمام نظام را تهدید می‌کند که با محافظت مرزی، توسل به رفتار مبتنی بر همکاری و دیگرخواهی (Altruism) حل نمی‌شود بلکه تنها بر اساس حس گسترده‌ای از منفعت دسته‌جمعی قابل حل است. پیشنهادگورباچف در اواسط دهه ۱۹۸۰ نیز مبتنی بر سیستم امنیت جامع بین‌المللی بود که شامل خلع سلاح، امنیت اقتصادی و اکولوژیکی جهان می‌شد.

با وجود طرح ابعاد مفهوم امنیت در نظریه‌های کثرت‌گرا، ما همچنان شاهد تعریف نظامی امنیت از دیدگاه نواقع‌گرایی هستیم. بر همین اساس طرفداران صلح آمریکایی (Pax Americana) بر این باورند که با ورود به دوره شبه چند جانبه‌گرایی (Pseudomultilateralism)، امنیت کاراً و مؤثر تنها با قدرت نظامی آمریکا تضمین می‌شود. در این دیدگاه بیشتر خطرات در جنوب واقع گردیده جایی که دولت‌های کوچک و عقب‌مانده، تهدیدی برای امنیت منطقه‌ای و جهانی قلمداد می‌شوند.

به طور کلی تحلیل امنیتی به سمت جهت‌گیری جامع‌تر و کمتر دولتی بوده و حرکت مفهومی از امنیت ملی به امنیت جهانی در قلب منظر نظم جهانی قرار دارد. به طوری که تهدیدات امنیتی را در قالب تسلیحات با تکنولوژی بالا، کنترل اقتصاد نابرابر جهانی، مصرف زیاد منابع طبیعی، مواد مخدر، مهاجرت گسترده و... نظاره می‌کند.

رژیم و کنوانسیون‌های کنترل تسلیحات

به دنبال دگرگونی و تحولات عمده‌ای که از



سقوط دیوار برلین و فروپاشی بلوک کمونیستی مشاهده شد، جامعه بین‌الملل متعهد گردید تا بیش از پیش به کاهش انواع متفاوتی از تسلیحات متعارف و غیر متعارف و ارایه کنوانسیون و قراردادهایی در این زمینه اقدام ورزد. تلاش‌های مذکور مبین تمایل و نیت صریح آنها در ایجاد یک چارچوب حقوقی مناسب درواکنش به توازن قدرت جدید موجود در اروپا و در سطح جهان بود.

پیمان‌های جدید در واقع متمم و مکمل قراردادهای دهه ۱۹۷۰ در این زمینه محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر فروپاشی اتحاد شوروی این امکان را فراهم ساخت تا نگاه‌ها دوباره معطوف به کنوانسیون‌های مذکور گردد و سبب انگیزه و محرک جدیدی در گفتمان بین‌المللی شود. اهمیت نگرش‌های جدید به واسطه جایگاه بی‌ثبات و متزلزل جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی و برنامه‌های جاه‌طلبانه هسته‌ای از سوی برخی کشورهای منطقه (هند و پاکستان) از دیدگاه غرب و (اسرائیل) از دیدگاه جنوب و نهایتاً افزایش تنش‌های قومی و ناسیونالیستی در پیرامون قاره اروپا می‌باشد که در بخش تصمیمات جدید سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) به آن پرداخته می‌شود. در این قسمت کنوانسیون‌های عمده بین‌المللی مشتمل بر کنترل تسلیحات و خلع سلاح و ارایه فهرستی از پیشرفت‌های اخیر که به مرحله اجرا درآمده‌اند، عنوان می‌شوند. هدف از کنترل تسلیحات، تلاش در جهت

محدودسازی ویرانگری جنگ از طریق کنترل، تحصیل و کاربرد تسلیحات و دیگر انواع تکنولوژی نظامی به موجب پیمان‌ها، اعلامیه‌ها، کنوانسیون‌ها و دیگر توافقات صریح یا مخفی است. به لحاظ تاریخی، جنگ بخش جدایی‌ناپذیری از امور بشری بوده، به طوری که در تاریخ مدون سه هزار ساله، تنها ۳۰۰ سال از آن عاری از منازعه مسلحانه بوده است. لذا با شناسایی جنگ به عنوان یک اقدام نابخردانه، غیرانسانی و غیرمتمدن، انسان‌ها تلاش کرده‌اند تا به نوعی، ویرانگری و گسترش تسلیحات مخرب را محدود سازند. نخستین اقدامات رسمی از سوی یک اتحادیه شبه مذهبی از قبایل یونانی (Amphictyonic league) در سده هفتم پیش از میلاد مسیح صورت گرفت که به اعمال تحریم و اقدامات تنبیهی نسبت به اعضای متخلف می‌پرداختند. همچنین در قرن پنجم پیش از میلاد، نشست با عنوان Henan در چین و با هدف پایان دادن به جنگ‌های هفت ساله برگزار شد و بنای کنترل تسلیحات گذاشته شد. در اروپای قرون میانه، کلیسای کاتولیک روم تلاش کرد تا از قدرتش به عنوان یک سازمان فراملی در جهت محدودسازی تسلیحات جدید و شدت جنگ بهره ببرد. در عصر مدرن، جنگ‌افزارهای آتشین حوزه و قلمرو جنگ را گسترش دادند و بریتانسیل خشونت افزودند که نتیجه آن ویرانی اروپای مرکزی در طی سی سال جنگ (۱۶۴۸-۱۶۱۸) بود. واکنش منطقی آن، اقداماتی بود که در

سرتاسر قرن هجدهم در جهت الغای جنگ و محدودسازی "بازی پادشاهان"^۷ و نهایتاً ارایه طرحهای آرمانی از سوی اندیشمندان چون ژان ژاک روسو و شارل کاسل و ابه دوسن پیر صورت گرفت. فردریک پادشاه پروس، موفقیت طرحهای مذکور را تنها در سایه همکاری پادشاهان اروپا می دانست.

ظهور ارتشهای بزرگ در طی جنگهای انقلابی و ناپلئونی (۱۸۱۵-۱۷۹۲) دوباره به وسعت، اندازه و تخریب جنگ منجر شد. با این وجود در این دوره هیچ تلاشی در جهت کاهش یا محدودسازی زرادخانههای ملی دیگر کشورها صورت نگرفت و تنها استثنای آن، کنوانسیون Rush-Bagot در سال ۱۸۱۷ بود که به موجب آن بریتانیا و ایالات متحده به کاهش و نهایتاً حذف نیروی دریایی خود در دریاچههای بزرگ^۸ اقدام کردند. کنفرانسهای لاهه (۱۸۹۹-۱۹۰۷) نیز که به دنبال انقلاب صنعتی تشکیل گردید حاکی از پیشرفت در تکنولوژی تسلیحاتی بود که به ابتکار نیکلای دوم تزار روس و با هدف تدوین قوانین، تعریف جایگاه نیروهای محارب، پیش نویس مقرراتی دال بر رفتار با زندانیان، مجروحان و بی طرفها و نهایتاً کنترل پیشرفت تسلیحاتی بود. کنفرانس صلح بین الملل دوم (۱۹۰۷) نیز حاکی از بدتر شدن وضعیت جهانی بود. لذا تأکید را بر میانجی گری و حکمیت منازعات از طریق ایجاد دیوانهای داوری نهادند. قرار بود که کنفرانس سوم لاهه نیز در سالهای ۱۹۱۵-۱۶ برگزار شود

که به دلیل جنگ جهانی اول ملغی شد.

توافقات جدید بین المللی

پس از جنگ جهانی اول، عرصه بین الملل پذیرای ایده کنترل تسلیحات شد. در طی سالهای میان دو جنگ جهانی، شاهد بسیاری از کنفرانسها و پیمانهای رسمی مربوط به کنترل تسلیحات بوده ایم که می توان به اقدامات میثاق جامعه ملل، شورای جامعه، کنفرانس واشنگتن (۲۲-۱۹۲۱)، کنفرانس ژنو (۱۹۲۵)، پیمان بریان-کلاگ (۱۹۲۸) اشاره کرد. به دنبال ایجاد سازمان ملل و مفاد ماده (۱۱) منشور مبنی بر ملاحظه اصل کلی خلع سلاح و مقررات تسلیحاتی، کنترل تسلیحاتی وارد عصر جدیدی شد که آن را دوران جنگ سرد تعبیر می کنیم.

مسابقه تسلیحات اتمی، بازدارندگی، موازنه قدرت، موازنه وحشت، انتقام همه جانبه، دکترین پاسخ انعطاف پذیر و ایجاد آژانس بین الملل انرژی اتمی (IAEA) در ۱۹۵۷ نمونه هایی از این توافقات و واکنشها در جهت ایجاد رژیمهای امنیتی بود. اما نقطه عطف این اقدامات اعتماد-امنیت سازی از اوایل دهه ۱۹۶۰ و به موجب پیمانی میان آمریکا، بریتانیا و اتحاد شوروی (۱۹۶۳) مبنی بر عدم آزمایش سلاحهای اتمی در فضا، جو و بستر دریا صورت گرفت. در سال ۱۹۶۷، توافقی شد که به موجب آن، استقرار سلاحهای هسته ای در مدار ممنوع اعلام گردید. پیمان دیگری هم در همان سال استقرار این سلاحها را در آمریکای لاتین قدغن



می‌ساخت. اما یکی از مهم‌ترین توافقات مربوط به کنترل تسلیحات، پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (NPT)^۹ در سال ۱۹۶۸ است. به موجب این توافق، امضاکنندگان می‌پذیرند تا توسعه، استقرار و آزمایش سلاح‌های هسته‌ای را محدود و تضمین کنند که تسلیحات، تکنولوژی یا مواد مورد نیاز سلاح‌های هسته‌ای را به دولت‌های غیر هسته‌ای منتقل نکنند.

در اواخر دهه ۱۹۶۰، مذاکراتی تحت عنوان سالت میان آمریکا و شوروی مبنی بر ارایه مقرراتی در مورد زرادخانه‌های سلاح‌های استراتژیک صورت گرفت که نتیجه این

مذاکرات انعقاد دو قرارداد با عنوان پیمان ضد موشک بالستیک (ABM)^{۱۰} و توافقنامه موقت بر سر محدودیت سلاح‌های تهاجمی استراتژیک بود. سالت دو^{۱۱} (۱۹۷۹-۱۹۷۲) نیز با هدف محدودسازی اندازه و ترکیب دو پیمان پیشین صورت گرفت ولی به دلیل عدم تصویب آن در سنای آمریکا، موفقیتی حاصل نشد.

در ۱۹۸۲، رونالد ریگان رئیس جمهور وقت، دست به ابتکار طرح START^{۱۲} زد و خواستار کاهش موشک‌های مستقر در اروپا شد که نهایتاً منجر به امضای پیمان منع نیروهای هسته‌ای میان برد (INF)^{۱۳} میان آمریکا و شوروی گردید. در سال ۱۹۷۷، قطعنامه کنفرانس دیپلماتیک مربوط به حقوق و اقدامات بشردوستانه، استفاده از سلاح‌های متعارفی چون، مین‌های زمینی، بمب ناپالم را ممنوع ساخت. کنوانسیون تسلیحات بیولوژیکی ژنو CBW^{۱۴} (۱۹۷۲) که از

سوی ۱۴۰ دولت امضا شد توسعه و تولید سلاح‌های باکتریولوژیکی و مسموم‌زرا را قدغن ساخت. علی‌رغم پیمان‌های مزبور، هم آمریکا و شوروی به تداوم پژوهش و توسعه در این حوزه متهم شده‌اند. کاربرد گاز سمی (۸۸-۱۹۸۷) از سوی عراق در جنگ علیه ایران و اتهامات آمریکا بر لیبی مبنی بر ایجاد کارخانه تسلیحات شیمیایی (۱۹۸۸)، سبب شد تا نمایندگان بیش از ۱۴۰ کشور جهان در پاریس (ژانویه ۱۹۸۹) به منظور تأیید کنوانسیون‌های پیشین و منع استفاده از چنین تسلیحاتی گرد هم آیند.

پیامد جنگ سرد

در دهه ۱۹۹۰، گورباچف و بوش پیمانی را با هدف پایان دادن به تولید و کاهش انبار تسلیحات شیمیایی به امضا رساندند و در جولای ۱۹۹۱ نیز پیمان استارت ۲ را با هدف کاهش ۲۵٪ از زرادخانه‌های هسته‌ای استراتژیک خود به تصویب رساندند و در ادامه آن دست به کاهش سلاح‌های متعارف و عقب کشاندن نیروهای خود از اروپا کردند. اما فروپاشی شوروی در اواخر سال ۱۹۹۱، مسایل پیچیده جدیدی را بنا نهاد و آن میراثی بود که جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ای چون (اوکراین، روسیه سفید، قزاقستان) از استقرار پایگاه‌های اتمی در خاک خود بهره‌مند می‌شدند. لذا به موجب توافقی در سال ۱۹۹۶، سلاح‌های هسته‌ای این کشورها به کنترل روسیه درآمد و یا منهدم شد. به موجب پیمان سالت دو حذف حدود سه چهارم از

کلاهکهای اتمی به تصویب آمریکا و روسیه رسید. با این وجود نگرانی عمده دیگری همچنان وجود داشت و آن گسترش تسلیحات پیچیده در خاورمیانه و شبه قاره هند بود. به همین منظور، پیمان منع جامع آزمایش هسته‌ای (CTBT)^{۱۵} از جمله انفجارات زیرزمینی به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل و امضای نمایندگان تمامی قدرت‌های عمده اتمی جز هند رسید. در ژانویه ۱۹۹۳، کنوانسیون تسلیحات شیمیایی با هدف منع کاربرد، انبار یا قاچاق سلاح‌های شیمیایی میان سران ۱۲۰ کشور مورد توافق قرار گرفت. آمریکا و ۸۸ کشور دیگر از جمله ایران، کوبا و چین نیز توافق مزبور را به تصویب رساندند. کنفرانس دیگری در اسلو (۱۹۹۷ سپتامبر) با هدف منع کاربرد، تولید، انتقال و انبار مین‌های زمینی ضد نفر به تصویب ۸۹ کشور رسید که با امضای سند توافق از سوی ۱۳۵ کشور در سال ۱۹۹۹ نافذ گردید و به موجب آن دولت‌های شرکت‌کننده موافقت کردند تا به تخریب کل انبار مین‌های زمینی موجود و کمک به قربانیان آن اقدام ورزند. آمریکا، چین، هند، ایران، عراق، پاکستان و روسیه هنوز پیمان را امضا نکرده‌اند.

رژیم اعتمادسازی (CBMs)^{۱۶}

- ماهیت اقدامات اعتمادسازی

اقدامات اعتمادسازی، ابزارهایی هستند که دولت‌های رقیب می‌توانند از آن برای کاهش تنش‌ها و جنگ‌ها بهره ببرند. وظیفه و عملکرد

این اقدامات نیز در جهت حذف مؤلفه‌های سری و پنهان اقدامات نظامی و با هدف کمک به دولت‌ها در شناسایی ترس‌های واقعی و بی‌اساس با توجه به نیت، هدف و یا تهدید بالقوه یا واقعی رقیب می‌باشد. در عین حال، توافقاتی که با سازوکار CBMs صورت می‌گیرند، می‌بایستی در جهت حفظ یا تقویت امنیت ملی دول درگیر، گام بردارند تا در جهت ایجاد خطر. اقدامات اعتمادسازی، ابزارهای مطلوبی برای قرن بیست و یکم محسوب می‌شوند. قرنی که شاهد همزیستی ناآرام روندهای امیدبخش و آزاردهنده در دل خود و در بسیاری از بخش‌های جهان می‌باشد. تحت چنین شرایط مبهم و گیج‌کننده‌ای، رهبران سیاسی آماده می‌شوند تا با دیدی مثبت بتوانند از چنین اقداماتی در جهت رفع تنش، گام‌های محکمی بردارند.

تاکنون تجارب و مدل‌هایی در همین زمینه در آسیای جنوبی، شبه جزیره کره و شرق-غرب داشته‌ایم ولی آنچه که از اهمیت به‌سزایی برخوردار است این که اقدامات اعتمادسازی بنابر شرایط محیطی خود نیز متفاوت خواهد بود. اما به عنوان گام اولیه و پیش از اقدام به اعتمادسازی واقعی لازم است که دست به اقدام پرهیز از منازعه (CAMS)^{۱۷} زده شود. چنین اقداماتی سبب آغاز روند اعتمادسازی می‌گردند هر چند که مستلزم صرف مقادیر عمده‌ای از سرمایه سیاسی می‌باشند. مرحله بعدی از حساسیت سیاسی بیشتری برخوردار است، این



که چگونه اقدامات اعتمادسازی آغاز شود. این اقدامات هر چه باشد همواره قابل سازگاری با شرایط متغیر سیاسی می‌تواند باشد. اقدامات اعتمادسازی و پرهیز از منازعه هم‌چنین می‌توانند تا به عنوان یک تخته پرش برای رهبرانی که به سمت صلح گام برمی‌دارند و خواهان پرهیز از منازعه با مخاطره کمتری هستند، عمل کند.

از نمونه‌های اقدامات اعتمادسازی می‌توان به دیپلماسی پیشگیرانه، تبادل سالیانه اطلاعات نظامی، مبادله اطلاعات^{۱۸}، شفاف‌سازی^{۱۹} (Transparency-Clarification)، بازدارندگی، تضمین‌های امنیتی، غیراتمی کردن منطقه (Regional De-nuclearization)، اطمینان‌بخشی (Reassurance)، تماس‌های نظامی، کاهش مخاطرات، گفتگو، پذیرش و تحقیق (Compliance and Verification)، بازرسی و ارزیابی (Inspection) و مشاهده اقدامات مشخص نظامی و ... اشاره کرد.

- موارد کاربردی اقدامات اعتمادسازی

نخست این سؤال مطرح می‌شود که آیا مدل شرق-غرب، می‌تواند مدل مناسبی برای اقدامات اعتمادسازی در مورد دیگر مناطق باشد؟ واضح است که هر منطقه می‌بایست مدل خاص خود را پیدا کند. برخی نگرانی‌های امنیتی می‌توانند حوزه مشترکی در بسیاری از مناطق داشته باشند. برای نمونه، اقدامات مربوط به امنیت مرزی یا ترس ناشی از حمله غافلگیرانه می‌تواند حوزه مشترک هر منطقه و

دولتی قرار گیرد. اما تعدادی از استراتژیست‌ها، اقدامات اعتمادسازی را یک محصول شرق-غرب می‌نگرند که قابلیت صدوره دیگر مناطق و یا تقریباً تمام مناطقی که به نحوی از اقدامات مبتنی بر کاهش تنش‌ها یا حل منازعات بهره می‌برند را ندارد. اقدامات مزبور حتی پیش از آغاز جنگ سرد، انجام می‌شدند. هر چند که این ترتیبات در آن زمان، عنوان اقدامات اعتمادسازی را نداشت.

در طول جنگ سرد، دولت‌های شرکت‌کننده در مذاکرات شرق-غرب، سه سید عملیاتی را به وجود آوردند: سید اول (امنیتی)، سید دوم (اقتصادی، علمی، تکنولوژی و محیط) و سید سوم (حقوق بشر، مبادله فرهنگی و اطلاعاتی). پیشرفت در یک سید به پیشرفت در سیدهای دیگر بستگی داشت اما از مدل مذکور در دیگر خرده سیستم‌ها الگوبرداری نشده است. در منطقه آسیا-پاسیفیک، دولت‌های به ظاهر قدرتمند، متمایل به تمرکز بر اقدامات اقتصادی بودند با این امید که نگرانی‌های امنیتی موجود بتواند با رشد پیوندهای اقتصادی بهبود پیدا کند. در تقابل، روند صلح خاورمیانه بر اقداماتی چون افزایش امنیت و با توجه کمی بر منافع اقتصادی متمرکز شده بود.

ابزار اعتمادسازی

ارتباطات، الزام، محدودیت، شفافیت و واریسی اقدامات در واقع از ابزارهای ابتدایی اعتمادسازی محسوب می‌شوند. این ابزارها طوری طراحی شده‌اند تا رفتار دولت‌ها را از طریق تسهیل ارتباطات میان دولتی و ایجاد قواعد یا الگوهای

رفتاری برای نیروهای نظامی، پیش‌بینی‌پذیرتر سازند. هم‌چنان که به عنوان ابزاری در جهت داوری و تأیید پیروی از آن الگوها، طراحی شده‌اند. بر این اساس، اقدامات ارتباطی باعث می‌شود تا کانال‌های ارتباطی را میان دولت‌های متمایل به منازعه (Conflict-Prone) و یا دولت‌های تنش‌زا باز نگه دارد. هر چند اقدامات مزبور نمی‌تواند به کاهش خطر تنش‌ها در لحظات بحرانی کمک کند ولی می‌تواند بر مبنایی قاعده‌مندتر همچون مکانیسم‌های مشورتی (Consultation) مورد استفاده قرار گیرند. و به گونه‌ای طراحی شده‌اند تا دولت‌ها را در پرهیز از بحران‌ها و ابراز نارضایتی از وقوع یک حادثه یاری دهند. ابزار دیگری چون تلفن قرمز (Hot line) میان روسیه - آمریکا و هند و پاکستان در خط کنترل کشمیر می‌تواند کانال‌های مورد اعتماد مستقیمی از ارتباطات را در لحظات بحرانی فراهم سازد. در این خصوص مراکز ارتباطات منطقه‌ای می‌توانند به دولت‌های منطقه در مدیریت منازعه و بحران یاری رسانند. برای نمونه، مدل اروپایی "مرکز امنیت و ارتباطات" که بوسیله کنفرانس امنیت و همکاری اروپا ایجاد شده، می‌تواند سازگار و مناسب با محیط امنیتی خاورمیانه باشد.

نگرش‌های امنیتی غرب (پیوندها - گسست‌ها)

با پایان جنگ سرد، تهدید یک جنگ عمده میان قدرت‌های اروپای غربی (اتحادیه اروپا) به

پایین‌ترین سطح خود در طی یک قرن اخیر رسیده‌است. به طوری که تهدید غالب بر دستور کار اروپا تا حدود زیادی از میان رفته و سیاست حاد با ویژگی High Risk/High Stability^{۲۰} جای خود را به عصر سیاست ملایم با مؤلفه‌های Low Risk/Low Stability^{۲۱} داده است اما این به معنای محو چالش‌های امنیتی غرب نیست چرا که در واقع خطر عمده در پیرامون امنیتی اروپا (Rimland)^{۲۲} واقع شده است که البته این خود ابهامات و عدم قطعیت زیادی را نسبت به آینده این قاره به وجود آورده است. لذا با توجه به افزایش بحران‌های قومیتی در بالکان و تنش‌های بالقوه در حوزه مدیترانه جنوبی، ماورای قفقاز و بالتیک، نیاز به توسعه و تکامل یک معماری امنیتی جدید برای اروپا بیش از پیش احساس شده، هر چند که اهمیت امنیت در معنای نظامی سنتی در اروپا کاهش یافته است به عبارت دیگر هم اکنون اروپاییان از برداشت نئولیبرالیستی که خود تلفیقی از رهیافت نوواقع‌گرایی (قدرت نظامی) و نوکارکردگرایی (قدرت مدنی) می‌باشد، به آمیزه‌ای از دو رویکرد توجه دارند. در این دیدگاه اینگونه بیان می‌شود که نقشی که اتحادیه اروپا باید یا می‌تواند در نظام بین‌الملل ایفا کند، به ساختار سیاسی آن نظام، میزان نهادینگی آن و حوزه موضوعی مربوطه بستگی دارد. ولی به هر حال چون نظام بین‌الملل معاصر شدیداً به هم وابسته است لذا این اتحادیه اغلب به صورت بازیگری سیاسی - اقتصادی در عرصه روابط



بین‌الملل به ایفای نقش می‌پردازد. به تعبیری دیگر، اتحادیه اروپا، حوزه‌ای از وابستگی متقابل پیچیده را تشکیل می‌دهد که در آن، قدرت، عامل مهمی در روابط میان آنهاست، اما این قدرت ناشی از کاربردن نیروی نظامی و تهدید نیست. اتحادیه اروپا در نهایت قادر به ایفای هر دو نقش است.

جدا از دیدگاه‌های نوکارکردگرایی (صلح اروپایی) و نواقع‌گرایی (نظم اروپایی)، به طور کلی دیدگاه‌های موجود در غرب عبارتند از: (۱) استراتژی در قبال توانایی و قابلیت (Capability)^{۲۳}

(۲) جهان‌گرایی (Globalism) در قبال منطقه‌گرایی (Regionalism)^{۲۴}
(۳) یکجانبه‌گرایی (Unilateralism) در قبال مجموعه‌گرایی (Collectivism)^{۲۵}

چنان که پیش‌تر بدان اشاره شد به دنبال دگرگونی در محیط و سیستم بین‌الملل، نیاز به رایحه دستور کار جدید اروپایی نیز مدنظر قرار گرفت که دربرگیرنده سیاست‌های کلی و موجود اروپاییان در سطح منطقه و جهانی می‌باشد:

(۱) همگرایی رو به رشد دولت‌های منطقه به سمت اقتصاد جهانی که نتایج آن به بهترین‌شکلی در ابتکار همکاری اروپا-مدیترانه از سوی اتحادیه اروپا در نوامبر ۱۹۹۵ دیده می‌شود. این روندی است که به منظور ایجاد همگرایی اقتصادی در حوزه مدیترانه تحت حمایت اروپا طراحی شده که نهایتاً به سمت حوزه خلیج فارس نیز کشیده خواهد شد.

(۲) دولت‌های غربی، کمک‌های اقتصادی خود را (از راه پیوندهای دو جانبه یا چندجانبه) مشروط به عملکرد سیاسی-اقتصادی دولت‌های درخواست‌کننده و نیز رایحه یک نظم جدید اخلاقی در منطقه، مبتنی بر احترام به حقوق بشر، تضمین منافع اقلیت‌ها و توسعه یک دولت دموکراتیک و پاسخگو از سوی آنها می‌کنند.

همکاری اروپا-مدیترانه احتمالاً سازوکار عمده‌ای خواهد بود که از طریق آن چنین فشارهایی اعمال شود.

(۳) موضوعات جدیدی از امنیت منطقه‌ای وجود دارد که نگرانی غرب را نسبت به دستیابی بر منابع زیرزمینی و ثبات رژیم‌های دوست و وابسته منعکس می‌کند. (آب و نفت) دومنبعی هستند که ثبات منطقه را شدیداً تهدید خواهند کرد.

از نقطه نظر جنوب و کشورهای خاورمیانه، دستور کار جدید بازتاب ماهیت متغیر دنیای پس از جنگ سرد و مبین مداخله‌گری به شیوه استعمارگرایی نو-امپریالیسم نو است.

بطور کلی سیاست‌های اروپا در قبال خاورمیانه را می‌توان در دو قالب "جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی" قرار داد. منظور از جهان‌گرایی، تلاش مشترک غرب در تنبیه متجاوز و منظور از جهان‌گرا، رهبرانی است که به جایگاه کشورهای خود در جهان حساس می‌باشند و از منظر بین‌المللی به منطقه نگاه می‌کنند. [مانند جنگ متحدین علیه عراق (۱۹۹۱) و اجازه فرانسه و بریتانیا به آمریکا و متحدین در تاخت و

تاز علیه عراق] و منظور از منطقه گرایان، رهبرانی می‌باشند که نسبت به روابط دو جانبه کشورهای خود حساس‌تر هستند، که مورد اخیر به ویژه درنگرش ملی‌گرایان فرانسوی چون ژان پیر شونمان (سوسیالیست)، ژان ماری لوپین (ملی‌گرای راست افراطی) و ژرژ مارکه (کمونیست) پیدا شد که به سرعت به مخالفت با ائتلاف ضد عراق - بر اساس استنباطی که از نگرش‌های ویژه فرانسه، پیوندهای سنتی و منافع اقتصادی که در عراق و خاورمیانه داشتند - پیوستند. اما در دیگر کشورها همچون ایتالیا و آلمان، تقابل با ائتلاف بیشتر ریشه مردمی داشت تا یک نوع نگرش خاص در خاورمیانه.

بر این اساس درک پویایی امنیت اروپا در سال‌های اخیر مشکل‌تر شده است که به واسطه دو رشته تحول صورت گرفته است:

(۱) به دلیل آرایش امنیتی جدید که به صورت تهدیداتی آزاد، مبهم و بی‌شکل (Amorphous Threat) در دوران پس از جنگ سرد متبلور شده و جایگزین تهدید بلوکی (Alliance-wide) از جانب اتحاد شوروی پیشین شده است.

(۲) تهدیدات، ریسک‌ها و خطرات جدید که بطور فزاینده‌ای از سوی مناطق پیرامونی اتحادیه اروپا بر امنیت اروپا تأثیر گذاشته است که می‌توان به بی‌ثباتی و منازعات تهدیدکننده در بالکان، مدیترانه، شمال آفریقا، قفقاز، آسیای مرکزی اشاره کرد.

در نتیجه، همکاری امنیتی اروپایی (معماری جدید امنیتی) تلاشی است که به منظور کنترل

خطرات سناریوهای تهدیدکننده مبهم در خارج از حوزه (Out of Area) اروپا صورت می‌گیرد. اما مقاله همچنین بر این استدلال است که پاسخ نهادی اتحادیه اروپا به مخاطرات و تهدیدات اخیر به دلیل گوناگونی فزاینده منافع ملی دولت‌های عضو با مشکل روبرو شده است. چرا که بسیاری از متحدین، پیوندهایی در پیرامون قاره اروپا دارند و لذا در عین همکاری، خود را در حال رقابت با یکدیگر بر سر منافع خود می‌بینند. جهت‌گیری‌های منطقه‌ای و خرده منطقه‌ای نیز می‌تواند منجر به طبقه‌بندی نگرانی‌های امنیتی و تحول در مکانیسم‌های پاسخ‌دهنده خرده منطقه‌ای و ابزارهای مدیریت منازعه شوند. اما حتی پاسخ تمام نهادهای اروپایی از جمله ناتوبه بحران یوگسلاوی، به صورت ناقص، واکنشی و حاکی از عدم شجاعت بوده است، تا ارایه یک دیپلماسی پیشگیرانه. ضعف این نهادها در واقع، ضعف تمامی اعضای تشکیل‌دهنده آن در قالب یک واکنش دسته جمعی علیه هدف مشخص بود چرا که از رسیدن به یک برداشت مشترک نسبت به بحران ناتوان شده بودند، امری که می‌تواند باز هم در دیگر مناطق سنتی اروپا تکرار شود.

لذا امروزه امنیت اروپا به معنای حل منازعات قدیمی تعریف می‌شود، پیش از آن که به جنگی چون بحران بوسنی تبدیل شود. هدف اتحادیه اروپا هم استفاده توانمندانه از هنجارهای سازمان و تضمین انجام کامل تعهدات و افزایش حمایت مادی و سیاسی در



جهت اقدامات پیشگیری از منازعه است. بر این اساس اتحادیه اروپا دست به تقویت نهادهای اروپایی چون اتحادیه اروپای غربی (WEU)^{۲۶} و سازمان امنیت و همکاری اروپا زده است که مورد اخیر نه تنها "وجدان اروپا" محسوب می‌شود بلکه تنها نهاد امنیتی پان اروپایی می‌باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که چگونه نهادهای کنونی و سیاستگذاران اروپایی، خطرات و تهدیدات خارج از منطقه را ارزیابی می‌کنند و چگونه به آنها پاسخ می‌دهند؟

(۳) تهدیدات موجود در بعد غیر نظامی:

نابسامانی در عرضه انرژی یا دیگر کالاهای اساسی برای اقتصاد اروپا، آشوب در سیستم مالی، فاجعه‌های طبیعی، خسارت اقتصادی به واسطه دگرگونی جوی - زیستی، جریان مهاجرت غیرقانونی کوتاه یا درازمدت به درون حوزه اروپایی.

همچنین آدمیرال لویز، فرمانده کل ارتش Afsouth، تحلیل مشابهی از تهدید و چالش اروپایی ارائه می‌دهد و از آن به "دشمن جدید اتحادیه" یا "بی‌ثباتی" نام می‌برد و امنیت اروپا را محصول تأثیرگذاری چهار منطقه (شمال آفریقا - شرق نزدیک - ماورای قفقاز و بالکان) می‌داند. موارد آلبانی و یوگسلاوی پیشین نشان دادند که هیچ نهاد اروپایی قابلیت پاسخ‌دهی مناسب را به بحران‌های اخیر نداشته‌اند. اما به طور کلی دو طیف تحلیلی برای پاسخگویی به این پرسش وجود دارد:

(۱) از نقطه نظر نفولیرالی، اروپا منفعت خود را در تضمین یک‌گذار مسالمت‌آمیز کشورها به سمت بازار آزاد و تدبیر خوب (Good Governance) دارد و اروپا در صورتی می‌تواند در امان باشد که حوزه‌های امنیتی‌اش در حوزه صلح دموکراتیک قرار گیرد. تحت این قضا، اروپا مجبور است که خود را برای تعقیب یک سیاست بین‌المللی لیبرال در حوزه‌هایی که از سوی یک حکومت

برای پاسخ می‌بایست به گزارشی از مجمع آتلانتیک شمالی در مورد شناسایی عوامل مخاطره‌آفرین از فراسوی حاشیه جنوبی اتحادیه اروپا اشاره کرد: نخستین و مهم‌ترین تهدید و خطر "انفجار مهاجرت به داخل" اتحادیه اروپا می‌باشد که محصول افزایش نرخ مهاجرت غیرقانونی یا ورود آوارگانی است که تلاش در فرار از یک بحران دارند. مورد دوم و سوم نیز به خطرات تروریسم و تکثیر سلاح‌های تخریب جمعی بازمی‌گردد. آلیسون بیلز (Alyson Bailes) چالش‌های اروپایی را به سه حوزه "منطقه‌ای، ژئریک و غیرنظامی" تقسیم می‌کند:

(۱) منازعات موجود در مناطق همجوار

"اروپای بزرگ‌تر": خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای جنوب غربی

(۲) تهدیدات امنیتی ژئریک: کاربرد واقعی یا

تهدید شدید کاربرد سلاح‌های تخریب جمعی (WMD)^{۲۷}، در هر گوشه‌ای از جهان، احیای فعالیت‌های تروریستی علیه غربی‌ها با کاربرد

اقتدارگرا و یا اعمال پاکسازی قومی و نسل کشی مورد تهدید واقع می شود آماده سازد. لذا امنیت سازی غرب در پیرامون اروپا دربرگیرنده ارتقای هنجارهای لیبرالی خواهد بود که می تواند از طریق ترتیبات همکاری خرده منطقه ای و یا توافقنامه های صلح لیبرالی صورت پذیرد.

(۲) از نقطه نظر نواقع گرای، اروپا امروزه با توجه به قدرت های عمده موجود در منطقه، منافع و پیوندهای حیاتی همچون ترکیه و روسیه دارد چرا که هر دو کشور نقش کلیدی را در صف بندی های خرده منطقه ای در پیرامون امنیتی اروپا بازی می کنند. منظر نواقع گرای، دولت های اروپایی را تجویز به تضمین دستیابی امن به ذخایر نفت و گاز می کند و لذا تأکید عمده بر منطقه آسیای مرکزی است و یا مطابق با گفته برژینسکی، "بالکان اورآسیایی" که حوزه نفوذ ایران - روسیه - ترکیه و چین می باشد.

تیموتی گوردون (Timothy Gordon) نظم و نه وحدت لیبرالی را هدف درست استراتژیکی برای سیاست اروپایی تلقی می کند.

اقدامات امنیت سازی اروپا

دولت های عضو سازمان امنیت و همکاری در اروپا در اجلاس سران بوداپست (۱۹۹۴) متعهد به ارایه یک مدل امنیت مشترک و جامع برای اروپا و قرن بیست و یکم شدند. در سال ۱۹۹۵، گفتگوها عمدتاً بر مخاطرات و چالش های موجود در حوزه این سازمان و شناسایی مؤلفه های یک پاسخ مشترک به چنین

مخاطراتی قرار گرفت. تصمیمات شورای وزیران در دسامبر همان سال گفتگوها را به مرحله عملی سوق داد و بر مبنای اصول کلی اجلاس ۱۹۹۵، خط مشی و تدبیرهایی در اجلاس سران لیسبون (۱۹۹۶) اتخاذ شد. در سال ۱۹۹۶، نقش سازمان های بین المللی در جلوگیری از منازعه از طریق مدیریت بحران مورد تحلیل قرار گرفت و بر نیاز به اجرای بهتر اصول و تعهدات سازمان امنیت و همکاری اروپا، پیشرفت و توسعه فرهنگ همکاری واقعی میان سازمان های فعال در این حوزه و تقویت قابلیت های عملیاتی آن تأکید شد. کار بر سر مدل سازی امنیتی عمدتاً به گسترش مفهومی و تعریف ویژگی های سازمانی تخصیص داده شد. نخستین بحث ها بر پارامترهای کار از جمله اصول و بنیان، مفهوم امنیت جامع سازمان امنیت و همکاری در اروپا، تصور تقسیم ناپذیری امنیت، ایجاد فضای مشترک امنیتی، همکاری و ثبات و همکاری فعال اعضا، توجه به مخاطرات و چالش های امنیتی این سازمان و رهیافت ها و ابزارهای مناسب برای آنها صورت گرفت. بطور کلی بیش از ۲۰ خطر و چالش فهرست شده که در چهار عامل بی ثباتی سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی جای می گیرند. نتیجه مهمی که از بحث های امنیتی اروپا به دست آمد این بود که تصور و ادراک از امنیت، چالش و خطرات بر حسب موقعیت جغرافیایی و میزان همگرایی در ترتیبات امنیتی متفاوت است. نکته دیگر در مدل امنیتی غرب، تأکید بر نقش سازمان ها در



معماری امنیتی غرب بود که همکاری میان آنها براساس شفافیت (Transparency)، اطلاعات (Information)، مشورت (Consultation) و انعطاف (Flexibility) و اصل مزیت رقابتی و سود متقابل استوار می‌شود. همچنین در کمیته مدل امنیتی (SMC)^{۲۸}، موضوعاتی همچون پیشگیری از منازعه از جمله هشدار اولیه، دیپلماسی پیشگیرانه، مدیریت بحران و بازسازی پس از منازعه مورد بحث قرار گرفت. امنیت در حوزه سازمان امنیت و همکاری اروپا مبتنی بر احترام به ارزش‌ها، اصول، هنجارها و تعهدات است لذا عدم اجرا، عدم پذیرش و رضایت و نقض اصول، هنجارها و تعهدات، خطرات و چالش‌های عمده امنیتی این حوزه هستند. این مخاطرات عبارت‌اند از:

(۱) مخاطرات نظامی: کنترل نامناسب دموکراتیک نیروهای مسلح، فقدان اقتدار حکومتی بر گروه‌های مسلح، تکثیر سلاح‌های مخرب جمعی، حضور نیروهای خارجی بدون توافق حکومت میزبان.

(۲) مخاطرات سیاسی: تمایل به استفاده از زور (خارجی-داخلی) برای حل مسایل، جنبش‌های جدایی طلب خشن و تهدیدکننده تمامیت سرزمینی کشورها، اعمال و رویه‌های تروریستی، فقدان شفافیت، اعتماد متقابل و همکاری در وضعیت‌های بحرانی، تلاش در ایجاد حوزه‌های نفوذ یا تسلط منطقه‌ای - ادعای حق تعیین سرنوشت با کاربرد زور، نقض تکالیف مندرج در منشور سازمان ملل و توافقات

بین‌المللی، فقدان فرهنگ سیاسی دموکراتیک. **(۳) چالش‌های اقتصادی:** ریاضت اقتصادی (همچون کاهش استانداردهای زندگی، افزایش بیکاری، تورم زیاد)، سیاست اجتماعی نامناسب که می‌تواند اجرای پیوسته اصلاحات اقتصادی را دچار خطر سازد، گام‌های غیرقابل پیش‌بینی و آهسته در جهت روند اصلاحات اقتصادی، فشارهای اقتصادی (تحریم عرضه انرژی و آب، تحریم‌های یک جانبه در تعقیب اهداف سیاسی، بطور کلی مشکلات اقتصادی می‌تواند به آسانی منبع تنش‌های اجتماعی و ناآرامی در مقیاس گسترده شود.

(۴) چالش علیه دموکراسی، حاکمیت قانون، حقوق بشر و جامعه مدنی که می‌تواند منجر به پاکسازی قومی تبعید/مهاجرت گسترده، جدایی طلبی خشونت بار شود همچون: بیگانه‌ترسی، نژادگرایی، ناسیونالیسم تهاجمی، اشکال عدم تساهل، تخطی از آزادی رسانه‌ای، عدم توجه واحترام به انتخابات دموکراتیک منصفانه و آزاد و عدم پذیرش قواعد دموکراسی، تعصبات فرهنگی-مذهبی و نقض آزادی‌های اساسی و حقوق بشر.

(۵) مخاطرات اجتماعی: تجزیه و قطب‌بندی جوامع، حاشیه‌سازی افراد، گروه‌های اجتماعی عمده کنترل ناپذیری سیل مهاجرت، انسان‌های بی‌خانمان و بی‌تابیت.

(۶) تهدیدات زیست محیطی: آلودگی گسترده حوزه‌های اکولوژیکی به واسطه زباله اتمی و شیمیایی، کاربرد غیر مسئولانه منابع

طبیعی، کنترل نادرست مواد سمی در ارتباط با اقداماتی چون خلع سلاح و آزمایش تسلیحات متعارف و شیمیایی/هسته‌ای، استانداردهای نامناسب امنیتی در تولید صنعتی به ویژه در پایگاه‌های اتمی و فرسایش خاک.

بدنبال ارایه فهرستی از چالش‌های موجود در حوزه اروپا، این سؤال پیش می‌آید: "آیا اروپا به تنهایی قادر است پاسخ‌های مناسبی به چالش‌های مذکور بدون همکاری با شریک سنتی خود (آمریکا) ارایه دهد؟" اروپا و آمریکا که بیش از نیم قرن همکاری‌های نزدیک امنیتی به ویژه در اوج جنگ سرد و علیه بلوک کمونیستی داشتند آیا همچنان حوزه‌های مشترک امنیتی را برای ادامه همکاری‌های خود خواهند داشت؟

به طور کلی دو آلترناتیو برای اروپا وجود دارد: (۱) همسویی با ابتکارات آمریکا (۲) سیاست اتکای به خود. حتی می‌توان آلترناتیو سومی هم در نظر گرفت و آن هم تلفیقی از دومورد بالا می‌باشد، یعنی توجه به منافع موازی که همکاری و ستیزش را با هم در پی خواهد داشت.

۱) سیاست همسویی با ابتکارات آمریکا

مطمئن‌ترین رهیافت برای تأمین اهداف اساسی (اروپا-آمریکا)-وفاداری مداوم متحدین آمریکا به اصول دموکراتیک، تقویت روابط اقتصادی سازنده، حفظ یک ارتباط امنیتی نزدیک در مورد مسایل جهانی، بازدارندگی از گسترش بی‌ثباتی در اروپا (به‌ویژه بالکان و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع CIS)، حفظ و افزایش کارآیی سازمان‌های امنیتی اروپایی

(به‌ویژه ناتو)، کمک به روند اصلاحات بازاری-که در قالب استراتژی جامع کلینتون به عنوان توسعه یک معماری جدید امنیتی به هم پیوسته تبلور یافته عبارت است از: حفظ، وفق و سازگاری (Compatibility) و گسترش سازوکارهای فعلی برای همکاری فرآتلاتنیک و ایجاد مبنایی قوی‌تر برای تعقیب مقصود مشترک و برای مواجهه با چالش‌های جدید و اولویت‌های کنونی. ستون محوری امنیتی معماری جدید هم، ناتو می‌باشد که وضعیت یک "لنگر" را برای آمریکا در اروپا دارد که با دو محور توسعه (Enlargement) و تعهد (Engagement) به پیش می‌رود. مورد دیگر به تغییر مفهوم واژه تقسیم بار (burdensharing) که تنها با نوعی همکاری و مشارکت در امنیت متقابل وابسته شده بود- به اصطلاح تقسیم مسئولیت (Responsibilitysharing) یا احاطه رشته‌ای کامل از دولت‌های شرکت‌کننده در امنیت بین‌الملل (هزینه دفاعی، کمک خارجی، صلح‌بانی، پیشگیری از سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی و تعهدات پیمانی) بازمی‌گردد.

مدیریت امنیتی جمعی مؤثر در آینده، تأکید را بر "ابتکار، انعطاف و عقلایی کردن منابع و ظرفیت‌های موجود" قرار می‌دهد. اما آنچه که از اهمیت بیشتری برای آمریکا برخوردار است، بعد اقتصادی اروپا می‌باشد. با نگاهی به آمار و ارقام داده شده در این زمینه می‌توان به پیوندهای عمیق اقتصادی دو منطقه جدا از ابعاد



خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس باثبات تر باشد، تضمین منافع آنها بیشتر خواهد بود. عوامل چون جنگ میان دولت ها، منازعات خشونت بار داخلی می تواند به قطع روابط تجاری، آوارگان و فشارهای داخلی در اروپا و آمریکا و

جدول آماری قومیت های آمریکا			
ردیف	قومیت	میلیون	درصد
۱	آلمانی	۴۵/۶	۱۸/۳
۲	ایرلندی	۲۲/۷	۹
۳	انگلیسی	۲۲/۷	۹
۴	ایتالیایی	۱۱/۳	۴/۵
۵	لهستانی	۶/۵	۲/۶
۶	فرانسوی	۶/۲	۲/۵
۷	Soot- ایرلندی	۴/۳	۱/۷
۸	هلندی Dutch	۳/۵	۱/۴
۹	اسکاتلندی	۳/۳	۱/۳
۱۰	سوئدی	۲/۹	۱/۲
۱۱	نروژی	۲/۵	۱
۱۲	ولزی	۱	۰/۴
۱۳	اروپاییان (اروپاییان غربی دیگر)	۵/۱	۲/۱
۱۴	یوگسلاوی پیشین	۰/۸	۰/۳
۱۵	سه کشور بالتیک	۰/۶	۰/۲
۱۶	اروپاییان (اروپاییان شرقی دیگر)	۳/۵	۱/۴
	مجموع	۱۴۲/۶	۵۷/۳٪

Source(۱): U.S.Census, ۱۹۹۰ .
Source(۲): Strategic Assessment ۱۹۹۵, by INSS.

سیاسی- امنیتی پی برد.

- حدود سه میلیون آمریکایی در استخدام شرکت های اروپایی هستند و ۱/۵ میلیون کارگر آمریکایی هم از طریق صادرات آمریکا به اروپا حمایت می شوند.

- حدود ۵۰٪ از سرمایه گذاری های مستقیم آمریکا در خارج، در اروپا قرار دارد و متقابلاً بیش از ۶۰٪ از سرمایه گذاری های مستقیم خارجی در ایالات متحده از سوی اروپا می باشد.

- اروپا در مقایسه با هر خرده سیستم دیگری، بیشترین تولید ناخالص جهانی را دارد.

- اروپا دومین مصرف کننده بزرگ آمریکا با ۳۱٪ واردات در سال ۱۹۹۳ بوده است.

- اروپا دومین عرضه کننده بزرگ به آمریکا با ۲۹٪ صادرات کالا و خدمات

جدا از پیوندهای اقتصادی، اکثر آمریکایی ها مدعی اصل و نسب قومی-اروپایی هستند به طوری که در سال ۱۹۹۰ از ۲۴۹ میلیون نفر جمعیت، ۱۴۳ میلیون (۸۷٪) دارای نیاکان خارجی و (۵۷٪) نیاکان اروپایی داشتند. برای نمونه آلمانی ها با (۱۸/۳٪) بیشترین ترکیب جمعیتی آمریکا را تشکیل می دهند و در صورتی که بریتانیای فعلی را در نظر بگیریم این رقم به ۱۲/۴٪ می رسد.

به طور کلی پیوند و اشتراکات اروپا و آمریکا را می توان در مورد خاورمیانه به چهار بخش تقسیم کرد:

(۱) منافع مشترک استراتژیک (منطقه ای باثبات و بدون ناآرامی و طغیان). چرا که هر چه منطقه

نهایتاً مداخله‌گری آنها منجر شود.

(۲) منافع حیاتی مشترک در محافظت از جریان

آزاد نفت از طریق خلیج فارس و شمال آفریقا

(۳) منافع مشترک بازرگانی در خاورمیانه- حتی

اهمیت بازار خاورمیانه برای اروپا نسبت به آمریکا

بیشتر است و آن هم به دلیل فروش کالای

نظامی و غیر نظامی در جبران خریدهای نفتی

می‌باشد.

(۴) اشتراک منافع در حمایت از گسترش اقتصاد

بازار و دموکراسی.

سیاست اتکای به خود

دومین رهیافت موجود اروپایی، سیاست

اتکای به خود یا همان "دکترین فرانک سیناترا"

(do it your own way) است سیاست مذکور

ناشی از بروز اختلافاتی در بینش‌های دو گروه

می‌باشد:

(۱) ارزیابی متفاوت از تهدیدات و منافع و حتی

ابزارهای نیل به مقصود (مخالفت با تحریم ایران

- عراق و یا مهار دو جانبه، اختلاف نظر بر سر

رهبری ناتو)

(۲) اختلاف نظر در الگوهای جغرافیایی و منافع

و کارکرد در اتحادیه. بیش از ۱۲ میلیون نفر

مسلمان با اصل و نسب خاورمیانه‌ای در اروپا

زندگی می‌کنند، به طوری که به عامل مهمی در

سیاست داخلی اروپا تبدیل شده‌اند و به دلیل

پیوند میان مهاجرین با وطن خود، دولت‌های

اروپایی می‌بایست نسبت به سیاست موجود در

خاورمیانه از حساسیت بیشتری برخوردار باشند.

(۳) به لحاظ تاریخی، اروپایی‌ها به خاورمیانه

نزدیک‌تر از آمریکایی‌ها بوده‌اند هر چند در مورد

خلیج فارس، جایگاه آمریکا به واسطه نفوذ

نظامی، اقتصادی بر امپراتوری‌های فرانسه و

بریتانیا غالب می‌باشد.

(۴) مهم‌تر از همه، وابستگی متقابل اقتصادی

میان اروپا و خاورمیانه به ویژه خلیج فارس

می‌باشد.

برای نمونه در سال ۱۹۹۵، واردات نفتی اروپا

از منطقه (۱۰ میلیون بشکه در روز) یعنی دو برابر

واردات نفتی آمریکا بوده است به عبارت دیگر

خلیج فارس، ۲۴٪ از نیازهای اروپا را در مقابل

۱۹٪ از نیازهای آمریکا- تأمین می‌کرد.

هدف از ارایه مبحث پیوند و اختلافات اروپا

- آمریکا، توجه به نقشی است که دولت ایران

می‌تواند با استفاده از دو استراتژی پیوند

(Linkage) و اهرم فشار (Leverage) با نفوذ

در لابی‌های اروپایی-آمریکایی از فرصت موجود

بهره‌برداری کند.

ایران، تهدیدپذیری^{۲۹} و اقدامات

اعتمادسازی

پل کندی (Paul Kennedy) در مقاله "آمادگی

برای قرن ۲۱"، برندگان و بازندگان در سال‌های

آتی را دولت‌هایی می‌داند که چالش‌های غالب

را شناسایی، کنترل و بپذیرند و این خود مستلزم

قرائت صحیحی از این چالش‌ها است.

در این بخش آنچه مهم است پرداختن به

ادراکات و انتظارات طرف‌های مقابل و حتی



طرف سومی است که در تعامل نزدیکی با اتحادیه اروپا می‌باشند. به طور کلی برای شناخت یک بازیگر و بازیگری می‌بایست سه مورد را مد نظر قرار داد: (۱) مطالعه رفتار بازیگر (۲) تعامل عوامل سیاسی داخلی (۳) تصور و پندار دولت‌های خارجی (Out siders) اما در اینجا تأکید بر مورد سوم می‌باشد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که هدف از اعتمادسازی در روابط ایران - اتحادیه اروپا چه می‌باشد و این اقدام به چه مکانیسم‌هایی قابل اجرا خواهد بود؟ موضوعات همکاری چه موارد و حوزه‌هایی را تشکیل خواهند داد؟ و نهایتاً سیاست اعلامی ایران در این خصوص چه خواهد بود؟

آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم در واقع پیدا کردن پیوندهایی بر اساس سود و انزجار مشترک در حوزه‌های امنیتی-اقتصادی-سیاسی-نظامی خواهد بود. هدف ایران از دیپلماسی اعتمادسازی با توجه به تنگنای استراتژیکی خود، ورود به مجموعه اقدامات اعتمادسازی در منطقه است که به منظور عدم مداخله آمریکا در منطقه و کاهش خطر یک حمله پیشگیرانه صورت می‌گیرد و از آنجایی که هیچگونه عرصه‌ای برای مذاکره در باب اقدامات اعتمادسازی در منطقه وجود نداشته لذا ایران اقدامات خود را در زمینه توافقات جهانی و یا یک جانبه به پیش می‌برده است. تمایل دولت ایران به گسترش اقدامات اعتمادسازی در جهت کمک به اهداف فوری و کوتاه مدت بوده است این در حالی است که دولت ایران می‌تواند با

تغییر در نگرش خود یعنی "توازن میان ابزار و اهداف و نگاه و بینش دراز مدت" می‌تواند از "خواب استراتژیک" که مشخصه روابط خارجی را تشکیل می‌دهد، بیدار شود. در صورتی که تغییرات موجود در سیاست بین الملل بسیار مهم باشد، ایران یک انتخاب ساده دارد: پیوستن به دولت‌هایی که خود را با تغییرات وفق می‌دهند و یا مقاومت با تمامی پیامدهای حاصل از آن.

پیش از آنکه به فهرستی از اقدامات اعتمادسازی که می‌بایست از سوی ایران صورت پذیرد، لازم است اشاره‌ای نیز به سیاست‌های اعلامی هر دو طرف (ایران - اروپا) شود. به طور کلی سیاست اروپا در خلیج فارس و بویژه در مورد ایران، تداوم سیاست تجاری و ترجیح استراتژی تعهد محتاطانه (Cautious engagement) در جهت تقویت عوامل میانه‌رو و پیوند زدن آنها با غرب است تا اعلام یک سیاست تقابلی (Confrontation) با ایران. البته می‌توان سیاست یا استراتژی میانه‌ای هم از سوی اروپا در قبال ایران قایل شد و آن استراتژی گزینشی (Co-optation) در قبال دو سیاست "همکاری" و "مواجهه" می‌باشد. تعیین سیاست‌های مزبور از سوی اروپا بستگی به میزان تصور اروپا از رفتارهای ایران دارد. در مقابل سیاست اعلامی ایران نیز می‌تواند به دو گونه بیان شود:

(۱) سیاست بازدارندگی و (۲) سیاست اطمینان بخشی (Reassurance). اعلام هر یک از سیاست‌ها خود مبین مواضع ایران در قبال نگرش حفظ وضع موجود و یا تجدیدنظرطلبی

در جهت اعتبار و پرستیژ منطقه‌ای یا جهانی خواهد بود، هر چند اعلام یک سیاست تلفیقی از هر دو مورد در شرایط خاصی امکان‌پذیر می‌باشد.

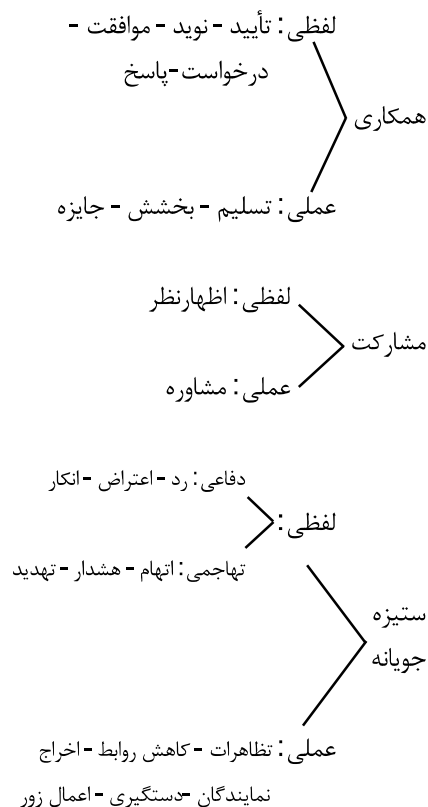
سیاست اعلامی ایران، این است که نه به دنبال تسلیحات بیولوژیکی و شیمیایی است و نه به آن نیاز دارد به عبارتی، ایران، بازدارندگی در موارد بالا را تقبیح کرده و اقداماتی را در جبران ضعف پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای برداشته و از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نسبت به بازدید از پایگاه‌های موجود در ایران دعوت به عمل آورده است. این سیاست به عنوان ابزاری در جهت یک تعداد پیشنهاد در عرصه‌های بین‌الملل برای اقدامات اعتمادسازی ارایه داده و به طور کلی نقش سازنده‌ای را در مذاکرات CTBT بازی کرده است. ارتقای هنجارها علیه تکثیر سلاح‌ها و مساعی جمیله ایران بسیار سودمند است- حتی اگر چنین ادعایی را هم نکرده باشد. هم دولت ایران و هم طرف‌های ثالث مایل‌اند که به ویژه در ارتباط با تسلیحات بیولوژیکی به یکدیگر اطمینان داشته باشند. به طور کلی، تهدیدپذیری ایران نسبت به امنیت خود را می‌توان در دو عنوان (۱) تهدید مزمن (Chronic Threat) و (۲) تهدید حاد (Acute Threat) جای داد که تهدید از نوع اول از جانب عراق و تهدید از نوع دوم از سوی آمریکا می‌باشد.

دولت ایران همچنین پیشینه‌ای از اقدامات اعتمادسازی را نیز در کارنامه خود دارد که

می‌توان به امضای پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیکی و کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی و به ویژه تأکید ایران بر اهمیت غیر اتمی کردن منطقه (Regional De-nuclearization)، تضمین‌های امنیتی و شفافیت در تسلیحات (Transparency in armament) اشاره کرد.

اقدامات اعتمادسازی را می‌توان در حوزه‌های دیگری چون اقتصادی، محیط زیست، فرهنگی و... نیز پیش گرفت. در واقع برخی از اقدامات مربوطه را می‌توان بر اساس مفهوم "انزجار مشترک" صورت داد و منظور از این مفهوم همان چالش‌های مشترک امنیتی همچون "تروریسم بین‌الملل، گسترش مواد مخدر، بیکاری، بحران انرژی، تکثیر سلاح‌های مخرب جمعی و مسایل زیست محیطی" است که می‌تواند مؤلفه‌هایی برای همکاری مشترک ایران-اتحادیه اروپا قرار گیرد. از سوی دیگر سود متقابل و منافع مشترک مثبتی وجود دارد که خود محرکه ایجاد رژیم‌های اعتماد-امنیت‌سازی است. می‌توان به همکاری‌های اقتصادی در حوزه انرژی (نفت-گاز) در آسیای مرکزی-قفقاز و خلیج فارس اشاره کرد. برای نمونه می‌توان از توافق اخیر ایران-ارمنستان و کمیسیون اتحادیه اروپا مبنی بر کشیدن خط لوله گاز میان ایران-ارمنستان با حمایت مالی اتحادیه اروپا نام برد.^{۳۰}

گفته می‌شود که تصور تهدید از خود تهدید



دیگر، اشاره‌ای است که اروپاییان به سیاست دوگانه (dual policy) ایران در دو جهت تماس دیپلماتیک و حرکت انقلابی و به عبارتی گفتگو با دو صدا و عدم وجود یک استمرار می‌کنند و معتقد بودند که هیچ اراده دیپلماتیک نابی نسبت به حل مسایل از سوی ایران وجود نداشت. امادر سال ۱۹۹۷ شرایط تغییر یافت و با اعلام سیاست تنش زدایی در روابط خارجی - که پیش‌ترین در دوره دوم ریاست جمهوری

مهیبت‌تر است، لذا آنچه در اینجا مدنظر نیز می‌باشد نوع رفتار خارجی دولت‌هاست که به صورت برون‌داد کانال‌ها و مکانیسم‌های تصمیم‌گیری ساختار داخلی هر واحد سیاسی نمایان می‌شود و ملاک تصمیم‌گیری دیگر دولت‌ها در عرصه بین‌الملل هم، همین رفتار خارجی است و نه اهداف و نیت آنها. "مک‌کله‌لند"، رفتار خارجی را به سه مقوله همکاری طلبانه، مشارکت جویانه و ستیزه طلبانه تقسیم می‌کند که هر یک از این اقدامات نیز به دو بخش لفظی و عملی تقسیم می‌شود.^{۳۱}

مسئله دیگر به نوع پیام‌ها و ویژگی فرستنده و گیرنده مربوط می‌شود این که پیام‌های محتوی چه مطالبی هستند. در واقع در تحلیل محتوای پیام‌ها به عنوان رفتار خارجی دولت‌ها (به چه گفتن و چگونه گفتن) توجه می‌شود. در اینجا واحد تحلیل ما می‌تواند (واژه، موضوع، فرد و مدارک آماری) باشد.

اما آنچه که به عنوان دیالوگ انتقادی (critical dialogue) از سوی اتحادیه اروپا در قبال ایران ارایه شد از دو جنبه قابل تأمل است: (۱) ارایه گفتمان مزبور به منظور نمایش استقلال تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در تقابل با سیاست مهار دو جانبه ایالات متحده (۲) تهدید پنداری اتحادیه اروپا نسبت به کنش‌ها و اتهامات منتسب به ایران که از سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۲ با هدف عادی سازی روابط ایران و اتحادیه اروپا در جریان بود. نکته



آقای رفسنجانی و در قالب پراگماتیسم صورت عملی یافته بود - از سوی آقای خاتمی گفتگوی انتقادی به گفتگوی سازنده تغییر جهت پیدا کرد. شاید یکی از دلایل عمده آن را بتوان به همزمانی اقدامات شفاف سازی در دستور کار امنیت خارجی دوطرف نسبت داد. نهایتاً آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم ارایه یک رژیم امنیت دسته جمعی و نه همکاری مطلق و یا ستیزه جویانه می باشد. نقش و اهمیت ایران برای اتحادیه اروپا، قرارگرفتن در حوزه ژئواستراتژی و ژئوپلتیک می باشد و نکته پایانی اینکه بر اساس آنچه که هانتینگتون در مقاله خود با عنوان گذار از نظام تک قطبی - چند قطبی و در قالب قواعد تجویزی به سیاستگذاران آمریکایی پیشنهاد کرده این می باشد که آمریکا می بایست متحدین خود را از قدرت های درجه دوم منطقه ای و نه عمده جستجو کند. لذا بر این اساس یکی از مدل های ایران همکاری با قدرت های عمده منطقه ای از جمله بازیگران اصلی اتحادیه اروپا خواهد بود^{۳۲} چرا که قدرت های عمده نیز طالب نظامی چند قطبی هستند.

فرجام

با توجه به مطالبی که گفته شد، بدون شک ایجاد رژیم های اعتماد - امنیت سازی بر رفع تهدیدات و چالش ها و تقویت و گسترش همکاری ها تأثیر به سزایی خواهد داشت. که

البته این خود ابزار و مکانیسم های لازم را به همراه خواهد داشت. عامل مهم و اساس دیگر در روند اعتماد سازی به تهدید پنداری طرف های متقابل و یا ثالث باز می گردد. حرکت در جهت بین ذهنی کردن مفاهیم و ایجاد مصادیق روشن می تواند به پیشرفت روند امنیت سازی کمک قابل توجهی کند. نکته دیگر، پیام هایی است که میان طرفین مبادله می شود و آنچه که از اهمیت بیشتری بر خوردار است، تغییر در محتوای پیام می باشد که آیا اصولاً در طی چند سال یا چند ماهی که از برقراری روابط دولت ها گذشته، تغییری در گفتار و یا رفتار حاصل شده است یا خیر. برای نمونه می توان به تغییر دیالوگ (گفتمان) انتقادی اروپا به گفتگوی سازنده و یا تغییر لحن آمریکا نسبت به ایران از (دولت یاغی به دولت نگران کننده) اشاره کرد. اما سیاست گفتاری تنهادر کنار سیاست رفتاری، کارکرد خود را نشان خواهد داد. در زمینه همکاری ایران با اروپا نیز ضمن نگرش سیاست احتیاط سازنده در قالب (اطمینان بخشی) تلاش شود تا از پیوندها و گسست های موجود در حوزه فرآتلاتنیکی در جهت اعمال نفوذ (لابی) و اهرم فشار بهره برداری می شود. نهایتاً آنچه که محور همکاری های ایران - اروپا را تشکیل می دهد تأکید بر مفهوم انزجار مشترک خواهد بود.



Measures.

17- CAMs: Conflict Avoidance Measures.

۱۸- مبادلات اطلاعاتی می‌تواند دو جانبه یا چند جانبه باشد. نمونه چند جانبه آن، ثبت تسلیحات متعارف سازمان ملل می‌باشد که در آن از دولت‌ها خواسته می‌شود تا نسبت به واردات و صادرات تسلیحاتی خود در مقولات زیر گزارش دهند: هواپیماهای نظامی، سیستم‌های موشکی، تانک‌ها و...

۱۹- اقدامات شفاف‌سازی، اقداماتی هستند که دولت‌ها طی گام‌های اولیه در اعتمادسازی برمی‌دارند.

۲۰- اشاره به مؤلفه‌های مفهوم سیاست حاد (High Politics) می‌باشد که دربرگیرنده مفاهیم قدرت نظامی-سیاسی می‌باشد که در دوران جنگ سرد حاکم بود.

۲۱- اشاره به ویژگی‌های مفهوم سیاست ملایم (Low Politics) می‌باشد که مفاهیم اقتصادی-زیست محیطی و تکنولوژی رادر دستور کار خود به ویژه در دوران پس از جنگ سرد دارد.

۲۲- فرضیه سرزمین حاشیه‌ای Rimland یکی از شالوده‌های نظری و اصلی پیشنهاد مشهور جرج کتان در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود که به سیاست سد نفوذ اتحاد شوروی معروف شد. اشاره مقاله به Rimland در واقع محدوده امنیتی پیرامون Mainland اروپا یا همان اتحادیه اروپا می‌باشد. بر اساس نظر اسپایکمن و چونز، سرزمین حاشیه‌ای اوراسیا از نظر استراتژیک می‌تواند مهم‌تر از قلب زمین باشد.

۲۳- منظور از آن یک برنامه‌ریزی دراز مدت بر اساس ابزار، منابع و قدرت می‌باشد.

۲۴- یکپارچگی جهان (گلوبالیسم) متفاوت از جهانی شدن به عنوان یک فرآیند زمینه‌ساز است. یکپارچگی جهانی به وضعیت و شرایطی اطلاق می‌شود که در آن تمام مردم جهان با محیط و نقش خود به عنوان شهروندان و مصرف‌کنندگان یا تولیدکنندگان جهانی، ارزش‌های مشترکی را دارا بوده و نفع خود را در اقدام جمعی برای حل مشکلات مشترک خویش جستجو می‌کنند.

۲۵- منظور از یکجانبه‌گرایی، اداره نظام بین‌الملل توسط یک دولت و به تنهایی می‌باشد. یکجانبه‌گرایی آمریکایی شاهدی بر این ادعا می‌باشد و هدف از مجموعه‌گرایی، تأمین امنیت یک منطقه و یا یک سیستم بدست مجموعه‌ای از دولت‌ها

یادداشت

۱- بسته‌ترین نظام بین‌المللی غیر تاریخی کاپلان، مدل سلسله مراتبی می‌باشد که به دو جلوه دستوری و غیر دستوری متجلی می‌شود. عملکرد نظام سلسله مراتب غیر دستوری شباهت بسیاری به عملکرد دموکراسی دارد.

۲- اصطلاح مذکور از ادغام دو واژه Globalization+ Localization بدست می‌آید که به آن جهانی-محلی شدن نیز می‌گویند.

۳- جیمز روزنا، رشته روابط بین‌الملل: چالش‌های شناخت در قرن ۲۱، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره (۲)، (تابستان ۱۳۷۴)، ص ۳۲۹.

۴- محمدرضا تاجیک، "پاد گفتمان‌های امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۶-۷۸)", مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، (زمستان ۱۳۷۸)، ص ۹۹۷-۹۹۶.

۵- همان.

6- E.H, Carr, Nationalism and After, New York: Macmillan, (1945).

7- Game of Kings.

8- The Great lakes

دریاچه‌های بزرگ مرزی کانادا-آمریکا

9- NPT: Non-proliferation Treaty

10- ABM: The Anti-Ballistic Missile Treaty

11- SALT: Strategic Arms Limitation Talks

12- START: Strategic Arms Reduction Talks

13- INF: Intermediate-range nuclear forces

14- CBW: chemical / Biological weapons

کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیکی (۱۹۷۲)

منع کاربرد سلاح‌های مخرب جمعی در مورد بهره‌برداری از مواد مسموم‌زا به موجب پروتکل ژنو ۱۹۲۵ که استفاده و نه تولید و انبار چنین تسلیحاتی را باز می‌دارد. مذاکراتی هم در ژنو در دهه ۱۹۸۰ با هدف اجرای منع کامل تسلیحات شیمیایی صورت گرفت.

15- CTBT: Comprehensive Test Ban Treaty.

16- CBMs: Confidence-Building

5- Joffe, George "Relations between the MiddleEast and the West: The view from the south", The MiddleEast and Europe, edited by B.A. Roberson, (London: Routledge, 1998).

6- Kennedy, Paul, Preparing for the Twenty-first Century (London: Harper collins, 1993).

7- marr, Phebe, "The United States, Europe and the MiddleEast: Cooperation, Co-Optation or Confrontation?", in the MiddleEast Europe, edited by B.A. Roberson, London; Routledge, (1998).

8- Negotiations on Confidence and Security Building Measures, vienna Document OSCE, 16 Nov, 1999.

9- Piano, Jack.C. Olton, Roy, the International Relations Dictionary, (California, Santa barbara, Longman, Fourth edition, 1998).

10- Salame, Ghassan, "Torn between the Atlantic and the Mediterranean: Europe and the Middle East in the Post-cold war Era", in The Middle East and Europe, (London: Rout ledge, 1998).

11- "Security in an Undivided Europe Using NATO's EastWard Expansion as an Opportunity", Institute for peace Research and Security policy at the University of Hamburg (IFSH), (1997).

12- Tanner, Fred, Conflict Managment and European Security, The Geneva Center for Security policy, 1998.

13- Tickner, Ann "Re-Visioning Security", in Gender in Intl Relations: Feminist perspectives on Achieving Global security, (New York: Columbia University press, 1992).

امکان پذیر می باشد که به آن رژیم امنیت دسته جمعی نیز می گویند.

26- WEU: Western European Union

27- W.M.D: Weapons of mass destruction.

28- SMC: Security model committee.

29- Threat perception.

۳۰- روزنامه بهار، تیرماه ۱۳۷۹

۳۱- سیدحسین سیفزاده، نظریه پردازی در روابط بین الملل (مبانی و قالبهای فکری)، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۶)، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۳۲- ساموئل هانتینگتون، "آمریکا: ابرقدرت تنها (گذار از نظام تک قطبی - چند قطبی)", فصلنامه Foreign Affairs ترجمه مجتبی امیری وحید، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سیزدهم، شماره ۹ و ۱۰، (خرداد و تیر ۱۳۷۸)، ص ۸۳.

منابع و مآخذ

1- Buzan. B, People, States and Fear: an Agenda for Intl Security Studies in the Post-cold War Era, London: Harvester wheatsheal, (1991).

2 - Chubin, Shahram, "IRAN'S Strategic Predicament", in MiddleEast Journal, Vol54, No.1 Winter 2000.

3- Dunay, Pal, in what Shape Will the 21st Century Find the European Union, 3rd International Security Forum and 1st Conference of the PFP Consortium of Defense Academies and Security Studies Institutes (Switzerland, Kongresshaus Zurich, 19-21 October, 1998).

4- Halliday, Fred, "Western Europe and the Iranian Revolution, 1979-97: an elusive normalization", in the middleEast and Eurpe, edited by B.A. Roberson, (London: Routledge, 1998).